

## شباهتهای عرفان ابن عربی با یوگای ودانتیک و مایا یوگا

### Similarities between Ibn 'Arabi's Mysticism with Vedantic Yoga and Mahaya Yoga

اوستین (Austin, Raulf) در آثار ابن عربی سخن از وجه تشابه با عرفان هندو به میان می آورد. این اظهار نظر چندان شگفت آور نیست. پلاسیوس (Placius) نیز بر این باور است که دانته (Dante) در *کمدی الهی* (Divine Comedy) از ابن عربی متأثر است.

تا آنجا که مترجم می داند، دو کتاب دینی هندوها *ودیک* و *تانتریک* (Vedic and Tantric) است. مترجم برای آشنایی خوانندگان با *مهایا یوگا* (Mahaya Yoga) این پیوست را در پایان این ترجمه ارائه داده و برای توجیه این نظر اوستین که ابن عربی از *یوگای تانتریک* نیز متأثر شده است، با اندک آشنایی که با عرفان هندوها دارد بر آن بوده تا با مراجعه به فرهنگ سانسکریت - انگلیسی، تألیف هلنا بلاواتسکی (Helena Blavatsky) این دستاورد مختصر را به شرح زیر عرضه دارد:

« **Tantra** : « رسم و رسوم » ، امور خاص عرفانی و سحر آمیزی است که ویژگی های عمده ی آن مربوط به نیایش انرژی زنانگی است، که در *ساکتی*، *دوی* یا *دورگا* (Sakti. Devî or Durgâ (کالی، همسر سیوا (Kâlî, Siva's wife)، متجسم می باشد. این نیروی خاصی است که به مراسم جنسی مربوط می شود و از انرژیهای سحرآمیز برخوردار است که بدترین نوع سحر سیاه (Black Magie) [شرارت آمیز] یا جادوگری است.»

« **Tântrika** : مراسم نیایشی به شرح بالاست. *ساکتی* (Sakti) دو وجه دارد، سفید [خیر یا خوبی] و سیاه [شر یا بدی]، *ساکتی* ها هم دو دسته اند، خوب و بد، که *داکشیناچارا* ها (Dakshinâchâris) و *واماچارا* ها (Vâmâchâri) ، که به *ساکتا* های دست راستی؛ یعنی، ساحران « سفید» و *ساکتا* های دست چپی (Left Saktas) ؛ یعنی، « سیاه» مشهورند. نیایش ساحران سیاه بدترین نوع سحر و ساحران آن غیر اخلاقی می باشند.»

این که چرا اوستین ابن عربی را تا این حد متأثر از عرفان هندوها می داند، نکته ی کم اهمیتی نیست. اوستین مدتی است دلمشغول پژوهشی در باره ی جایگاه زن در عرفان اسلامی می باشد. می دانیم که ابن عربی به حدیث مشهور « سه چیز از دنیای شما مرا خوش آمد، زنان، بوی خوش و نماز که نور چشم من است» توجه خاص داشته است و با استناد به این که کلمات ذات، طبیعت، نفس و جز آن را که مژنث هستند، موضوع نقش تأنیث در خلقت را با اهمیت تلقی کرده است.

لازم است بدانیم که در عرفان هند، همّت یا کرامت را نوعی سحر تلقی می کنند که استفاده ی بهینه از آن را سحر « سفید» و کاربرد ناروای آن را سحر « سیاه» می گویند.

اما، آنچه را در ترجمه ی بالا با نام ساکتا های سیاه تعریف شد، منظور هیچ فرد دینداری در هیچ آیینی نیست. ابن عربی زن را عامل دیگری برای رسیدن به وحدت وجود منظور می دارد که در جای خود به آن اشاره کرده ایم. در عرفان هندوها شیوا را که نماد جلوه های جلالی است، به صورت زن به تصویر می کشند و نیروی کندالینی (Kundalini) را که به بیداری سالک می انجامد، مادر (Mother) می گویند.

**برتری مایا یوگا Superioriy of Mahayoga**  
**Chapter 11, Devatma Shakti (Divine Power)**  
**فصل یازدهم از کتاب دواتما شاکتی (نیروی الهی)**

برای ارتباط با پروردگار دو راه وجود دارد. معمولاً شخصی که دارای درک و فهم عادی است، سعی بر آن دارد که پروردگار را چون ابر مردی تصور کند که از جسم برخوردار است و در آسمان ها استقرار دارد، بر امر دنیا از دور نظارت و فرمانروایی می کند. چنین شخصی با توجه به عقیده ای که دارد، می کوشد تا از طریق عبادتش با پروردگار ارتباط داشته باشد. در واقع این شیوه ی ارتباط با پروردگار نیست، هر چند که تا حدودی به انسان از لحاظ معنوی کمک می کند. آنانی که دارای فکر و ذهن توسعه یافته ی فلسفی هستند، افکار و اذهان خود را بر پروردگاری تثبیت می دارند که بر نفی دنیای عینی قرار دارد. این افراد برآنند که اذهان خود را از همه ی افکار دنیوی خالی و از آنها آزاد کنند و پروردگار را وجود مطلق می انگارند که بر همه چیز محیط است. هدف این افراد بر کوششی استوار است که به ارتباط یا پوچی می انجامد. همان گونه که در *Srimad Bhagwatam* ( ۲۹-۹-۹ ) گفته می شود.

**यत्तद् ब्रह्म परं सूक्ष्ममशून्यं शून्यकल्पितम् ।**  
**भगवान् वासुदेवेति यं गृणन्ति हि सात्वताः ॥**

او، آن برهمنی، که لطیف ترین است و اگرچه پوچ نیست، چون پوچی تصور می شود. شونیا (shunya)، را ساتواتواها (satwatas) ربّ واسودوا (Vasudeva) می انگارد. «  
به همین دلیل است که فلاسفه جاین ( Jain )، و بودایی (Bhudist) در غایت به نقطه ی بی نهایتی می رسند که وجود پروردگار را انکار می کنند. از نظر ودانتین (vedantin) برهمن پوچی یا نفی مطلق نیست. او، سات - چیت - اناندا (sat- chit- ananda) است؛ یعنی آگاهی و فیض مطلق است - یکتایی است با سه وجه. وجودی است مطلق که در همه جا حاضر است و در همه چیز ساری است. زمینه ی همه ی اشیای مریبی و غیر مریبی است. زمینه ای که همه ی اسما و صور خلقت در او ظاهر و جاری است. تصور ذهنی چنین برهمنی هم غیرممکن می نماید، (این همان نکته ای است که نظر اوستین را جلب کرده است.) و هرگونه کوششی هم در این جهت تصویری از پوچی ذاتی

است. اوپانیشاد اعلان می کند که دیده از دیدنش عاجز است، اما با دید اوست که دیده ها می بیند. گوش ها از شنیدن سخنش ناتوانند، بلکه با شنوایی اوست که گوش ها شنوا می شوند. در مورد سایر حس ها هم امر بر همین روال است. ذهن هم قادر نیست به او فکر کند و اوست که به ذهن قدرت اندیشه می بخشد. چگونه امکان دارد کسی بتواند ذهن خود را بر او استقرار دهد. بنابراین برای ارتباط با او راه دیگری وجود دارد که آن استقرار ذهن بر آگاهی ذاتی خود انسان است؛ زیرا این آگاهی هم نمودی از آگاهی مطلق برهن است، ولی این دو روش هم آن چنان که می نمایند، در عمل این چنین آسان نیست و از روش های پیشین هم چندان بهتر نیست. همه ی این روش ها، بجز آخرین روش، صور منفی ارتباطی تلقی می گردند و جزء ابهاوایوگا (abhavayoga) محسوب می شوند که در پایین به تعریف آنها خواهیم پرداخت.<sup>۱\*</sup>

## शून्यं सर्वनिराभासं स्वरूपं यत्र चिन्त्यते । अभावयोगः स प्रोक्तो येनात्मानं प्रपदयति ॥

ترجمه: «پوچی به طور کلی قابل رؤیت نیست. هر وقت به آن اندیشه شود، به آن ابهاوا گفته می شود، که شخص در آن خود را می بیند.»<sup>۲\*</sup>

اما هنگامی که شخص ذهن خود را از آرامش فیض بخش سرشار می بیند، احساس می کند که موج اناندا (فیض الهی) صمیم قلب او را اشباع کرده است. در آن حضور کاستی ناپذیر، مستی الهی را احساس می کند. آن وقت است که او واقعاً در تماس مستقیم با پروردگار است و خود او هم تجسمی از فیض می باشد. چنین تجربه ای محسوس، عاطفی و الهامی است.

وقتی کندالینی بیدار می شود او [مؤنث] به جسم و روان معنویت می بخشد، آن چنان که گویی تأثیر الهی پروردگار بر سطح فیزیکی وجود نزول کرده است. شدت این تأثیر در افراد مختلف

<sup>۱</sup> - \* «إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ حَاطٍ؛ هُوَ الظَّاهِرُ، هُوَ البَاطِنُ» قرآن کریم. در مورد «لطیف» ایزوتسو، در صوفیسم و تائویسم، شرح مبسوطی دارد که ماحصلش این است که همین لطافت عامل نفوذ پذیری در همه ذوات است.

<sup>۲</sup> - \* ذات احدیت ناشناخته ی شناخت ناپذیر است. «نوری است که آن نور به آن نور توان یافت.» «هو السميع البصير، هو القادر و هو بكل شيء قدير.» قرآن کریم؛ و حدیث: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتَهُ بِالْحَرْبِ مَا تَقَرَّبَ إِلَيْهِ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتَهُ عَلَيْهِ وَ مَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرُهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ يَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلُهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَ إِنْ سَأَلْتِي لِأَعْطِيَهُ وَ أَنْ أَسْتَعَاذَنِي لَا أَعِذُّهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدْتُ عَنْ قَبْضِ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسَائِلَهُ»، به نقل از احادیث مثنوی ۱۸، و نیز بنگرید به چوهر الأسرار ۶۰۵، رساله نقد النقود ۶۷۵، مشارق الداری ۱۴ و ۱۸۶، تمهیدات عین القضاة ۲۷۱ و دیگر کتب «تمام حدیث از کتاب الجانب الغربي، تصحیح محقق محترم مایل هروی عیناً نقل شد.

چنین می نماید که حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» نیز از این گفتار استنباط می شود: امر مسلمی است که مورد تأیید عرفای سایر مذاهب و آیین ها می باشد. در مورد «لطیف» رک. به ایزوتسو، تصوف و تائویسم

متفاوت است. در افراد خاص شدت جریان‌ش در زمان‌های مختلف نوسان دارد. از چایتا نایا ماهاپرابهو (Chaitanaya Mahaprabhu) که ربّ گورانگای (Gouranga) بنگال نیز نامیده می‌شود، منقول است که بعضی اوقات در چنان مرحله‌ی والایی از تأثیر فیض الهی قرار داشت که شعاع‌های نور از جسمش ساطع بود.

در سال‌های اخیر مرد جوانی با «نگارنده» تماس گرفت و مدعی بود که بعضی اوقات با خود به عنوان برهمن اندیشه پردازی می‌کند و احساسی از جریان برق مانند را در جسمش احساس می‌کند و جرقه‌های برقی که شباهت به جرقه‌ی برق واقعی دارند از جسمش مانند تیر پرتاب می‌شود. این تجربه بی‌شک او را از شعفی سرشار می‌کرد که رو به بالا می‌رفت.<sup>۳</sup>\*

وقتی قدرت کندالینی بیداری شود، تمامیت وجود شخص از سطح فیزیکی رو به بالا تغییر می‌کند و به معنویت تبدیل می‌شود. او تأثیر فیض الهی را در جسم و روان و عقل خود در تمام ساعات احساس می‌کند. او حضور الهی را در خویش در تمام لحظات به طور محسوس می‌بیند. برای چنین شخصی وجود الهی چیزی منفی و صوری، یا اندیشه‌ی صرف روانی نیست، بلکه واقعیتی مثبت است. او از ژرفنای جام الهی می‌نوشد و در تمام لحظات زندگی در سرمستی الهی باقی می‌ماند. چنین ارتباطی با پروردگار، ارتباطی است و رای همه‌ی ارتباط‌ها، و به همین دلیل به آن مایا یوگا گفته می‌شود.<sup>۴</sup>\*

यत्र पश्यति चात्मानं नित्यानन्दं निरञ्जनम् ।  
मयैकर्यं स महायोगो भाषितः परमः स्वयम् ॥  
योगस्तु द्विविधो ज्ञेयो ह्याभावः प्रथमो मतः ।  
अपरस्तु महायोगः सर्वं योगोत्तमोत्तमः ॥

<sup>۳</sup> - \* چنین واقعه‌ای را مترجم به صورت انواری که شباهت به فواره‌های رنگین آب دارد، مشاهده کرده است.

در این مقوله چند بیتی از عارف شهیر وحدت کرمانشاهی خالی از لطف نیست. عارف (قرن سیزدهم ه.ق).

سیل جنون در ربود رخت عبادات را	آتش عشقم بسوخت خرقه‌ی طاعات را
به که به یک سو نهند لفظ و عبارات را	مسئله‌ی عشق نیست درخور شرح و بیان
در دل شب‌های تار، ذوق مناجات را	دامن خلوت ز دست کی دهد آنکس که یافت
پی‌نبرد هر کسی، رمز اشارات را	هر نفسم چنگ و نی از تو پیامی دهد
مستم و گم کرده‌ام راه خرابات را	جای دهید امشبم مسجدیان تا سحر
از دم پیر مغان، رفع، خیالات را	غیر خیالات نیست عالم و، ما کرده‌ایم
هر نفسی می‌کنند سیر سماوات را	خاک نشینان عشق، بی‌مدد جبریل
از تو به یک جو، هزارکشف و کرامات را	در سر بازار عشق، کس نخرد ای عزیز
صرف خرابات کن، جمله‌ی اوقات را	وحدت ازین پس مده دامن رندان زدست

<sup>۴</sup> - \* مقایسه کنید با عنوان خلیفه‌اللهی انسان کامل، و نیز با دیوان شمس تبریزی: «فاش بگویم این سخن، شمس من و خدای من . . .»

« وقتی کسی مرا می بیند ( پروردگار را ) ، آن فیاض معلوم را، و احساس می کند که با خودش یکی است، به آن مایایوگا می گویند. و این خود بالاترین فیض است. بنابراین یوگا دو نوع دارد، اولی را به حق، ابهاوایا یوگا یعنی، منفی، و دیگری را مایایوگا می نامند که بهترین همه ی نظام های یوگایی است. ( وحدت وجودی که همانند نظریه ی ابن عربی است. )»

قبلاً گفته شد که بیداری کندالینی باعث شروع سلوک بالا رونده ای از تکامل خود است، که عامل آن بازشدن تاب ها یا لایه های روند رجعت تکاملی می باشد، به این معنی که حجاب هایی بر روی حجاب های پپله مانندی وجود دارد که «خود» را در درون این حجاب های بیشمار محبوس می کند. در نهایت «خود» با آزاد شدن کامل از این لایه های حجاب هاست که در روند تکاملی آن قدر اوج می گیرد که به تابش الهی خویش می رسد و در این روند هرگز دچار کاستی نمی شود. وقتی که تاب های کندالینی شروع به بازشدن می کند، رجعت تکاملی که از قرن های بی آغازی وجود داشته است، بزودی این تاب ها را باز می کند. برهمن که سبب دایمی آزادی است، در واقع هرگز درگیر این قیدهای مایا نخواهد شد و خداوند که کارفرمای شاکتی اوست، با او تفاوت دارد. کار شاکتی تنها تپشی است از خود پروردگار و از این رو، کسانی که خود را کاملاً در زیر پای نیلوفریش بیندازند، با حضور همیشه تابانش به سعادت می رسند.

همان گونه که با جرقه ی کوچکی از آتش امکان دارد خرمن های کاه در اندک زمانی به آتش کشیده شوند و حریق بزرگ به دنبال داشته باشد، جرقه ی الهی کندالینی بیدار شده هم خود پروردگار است. زمانی که همه ی خرمن کاه (وجود جسمانی) سوخته شود، آتش خاموش به پوچی می رسد. سوختن کاه جز تجلی گرمایی نیست که از آن آتش پدید آمده و در روند رجعت تکاملی ظاهر گردیده است. تمام آتشی که از این سوختن نمودار شده است، در واقع به صورت کاه و به صورتی پنهان برقرار بوده است، آن چنان که گویی آتش خود کاه بوده باشد. اشتعال بزودی شروع شده و تمامی گرمایی را که در خود انباشته داشته است، دوباره نمودار گردانیده، و تمام خرمن را به شعله ها تبدیل نموده است. بر این روال وقتی که پیر یا استاد جرقه های آتش الهی را پرتاب می کند، کندالینی را در فردی که درگیر سلوک می گردد، مشتعل می سازد، که بزودی به صورت آتشی بزرگ در می آید. پیر، پروردگار در سطح زمین است. (خلیفه الله است) یوگی او را خود او می داند، (شمس من و خدای من) ولی چون همه ی کاه سوخته شد، همانند آتشی که خاموش می شود، قدرت کندالینی در ابدیت فرو می رود. انسان باید خود را به نقطه ی اشتعالی برساند. تمام آمادگی های دیگر که به صورت زهد و پارسایی، کردارهای پارسایانه، تسلیم به خداوند، دعاها و عبادت ها، یا شیوه های دیگر عبودیت انجام می گیرند، قابلیت سوختن ما را در این جهت می پروراندند، به گونه ای که در حد تماس کوتاه یا لمس یک انسان معنوی در برافروختن آتشی الهی در یک لمعه در ما ایجاد و راه را روشن می کند.

تفکر صرف درباره ی حق و تلاش برای رسیدن به مطلق تقرب ناپذیر، و چنگ زدن به (ساحت اقدس) ذات، با آرزوی قرار دادن او، که فراسوی روان و حواس است، در محدوده ی قیود ذهنی و حسی، همان موضوع ابهاوا یوگایی است که بالا توصیف شد و این یوگای منفی است. در حالی که ادراک آتش عشق الهی در وجود خود ماست، که به آن مایا یوگا گفته می شود.

پس از این که **کندالینی** در مطلق مستغرق شد، جسم فیزیکی و روان با آتش الهی بیدار و در این آتش که در این مرحله در **شیوا** ناپدید شده است، تطهیر می شود و منظری به خود می گیرد که پوششی از خاکسترهای القایی دارد که جسم **شیوا** با آن اندود می شود. این باور نیز وجود دارد که **شیوا** خود را با خاکسترهای اجساد سوخته آلوده می کند که شخص آزاد شده، **جیوان موکشا** (Jivan Moksha)، را نمادینه می کند و به معنای جانی است که اسارت **مایایی** اش سوخته است.